خاطره‏هاى ماندگار

سعيده غروى

شهيد ثانى‏

سپيده صبح 13 شوال، سال 911 ه . ق، روستاى كوچك «جبع» در منطقه جبل عامل لبنان، شاهد ولادت كودكى بود كه به راستى «زينت دين» گرديد.

پدرش «على بن احمد عاملى» كه در زمره دانشمندان شيعه و از بزرگان علم و ادب به شمار مى‏رود، او را «زين‏الدين» ناميد و به بركت اين مولود و نام با مسمّايش، از نسل او بزرگانى برخاستند كه عمر پر بركت خويش را در راه خدمت به اسلام و فرهنگ اسلامى صرف نمودند.

آقاى على دوانى در اين رابطه مى‏نويسد:

«خاندان شهيد ثانى، يكى از خاندان‏هاى بزرگ علمى و با فضيلت شيعه است؛ به طورى كه اگر مردان و زنان دانشمند و مجاهد آن‏ها را احصا و معرفى نمايند، چند جلد كتاب را تشكيل مى‏دهد.»1

در جستجوى علم‏

«زين الدين» تحصيل را در مكتب پدر آغاز كرد و در مدّت پنج سال، ادبيات عرب، و «مختصر النافع»2 و «لمعه دمشقيه»3 را فرا گرفت.

در سال 925 ه . ق، در سوگ از دست دادن پدر نشست و با آن كه غمى جانكاه قلب چهارده ساله‏اش را مى‏آزرد، لحظه‏اى در اراده پولادينش، براى تحصيل علم، خللى ايجاد نكرد. به همين دليل به روستاى «ميس» جبل عامل رفت و نزد شيخ «على بن عبدالعالى ميسى»4، «شرايع الاسلام»،5 «ارشاد الاذهان»6 و «قواعد»7 را كه همگى در موضوع فقاهت است، آموخت.

در زندگى دانشوران، ركود بى‏معناست. آنان براى كسب علم و دانش، همواره در سفرند تا در هر شهر و روستايى عالمى بيابند و خوشه چين خرمن علم و دانش او باشند؛ بدين سبب «زين الدين»، در سال 933 ه . ق، عازم روستاى «كرك نوح» گرديد و از وجود استادى چون «سيد بدرالدين حسن اعرجى» بهره برد. مدتى بعد، شوق وافر و علاقه زياد به تحصيل، وى را به شهر بزرگ و تاريخى «دمشق» پايتخت شام آن روز و سوريه امروز كشانيد.

دمشق در روزگان شهيد ثانى، از نظر مركزيّت علمى، موقعيت بسيار خوب و ممتازى داشت و وجود استادان زياد در هر رشته موجب شد، شهيد ثانى به آن شهر سفر كند. در اين شهر، در خدمت دانشمندانى چون «شمس الدين محمد بن مكى» و «شيخ احمد بن جابر» تحصيلاتى در طب، هيأت، فلسفه و قرائت قرآن كسب كرد. 8

اهتمام علمى شهيد، با مسافرت به دمشق و ادامه تحصيل در اين ديار اشباع نشد. لذا در سال 943 ه . ق، تصميم گرفت دمشق را پشت سر گذاشته و راه مصر را در پيش گيرد تا فضاى جديدى از فكر و انديشه را براى خود جستجو كرده، با جهات و ابعاد نوينى - در سايه ارتباط با شخصيت‏هاى علمى و اجتماعى - آشنا گردد. مصر در آن روزگاران، يكى از مراكز مهم جنبش‏هاى علمى در ميان بلاد و ممالك اسلامى به شمار مى‏رفت. شهيد ثانى در اين سرزمين، استادانى از مذاهب مختلف اسلامى را درك كرد، كه در فقه و حديث و تفسير از تخصّص و كارآيى عميقى برخوردار بودند.

هدف اين فقيه عالى‏قدر و عارف گرانمايه، از شركت در مجالس درسى مصر، چنان نبود كه صرفاً از محضر آن‏ها علوم را فرا گيرد؛ چون او اكثر اين علوم را قبلاً در «جبع» و «ميس»، «كرك نوح» و «دمشق» تحصيل كرده بود، و علوم بلاغت، صرف و نحو، قرائات و حديث براى شهيد ثانى مسائلى تازه و ناآشنا نبود. او در وراى اين مطالعات، هدف ديگرى داشت و آن اين بود كه مى‏خواست درباره مذاهب و مكاتب مختلف فكرى تحقيق كند، و انديشه‏هاى گوناگون علمى را باز يابد.9

«شهيد ثانى»، در سال 946 ه . ق، توفيق زيارت خانه كعبه و تربت پاك پيامبر اسلام(صلى‏الله‏عليه‏وآله) و ائمه بقيع (عليهم‏السلام) را يافت، و پس از انجام عمره، بار ديگر به وطن خويش بازگشت تا دل‏هاى مرده از جهل را با دانش وسيعى كه اندوخته بود، زنده نمايد.

پس از استراحتى كوتاه، بار ديگر سفرهاى علمى «زين الدين» آغاز گرديد. اين بار نوبت به بيت المقدس و درك محضر «شيخ شمس الدين بن ابى اللطيف مقدسى» بود. وى در آن‏جا بخش‏هايى از صحيحين 10 را قرائت نمود و از او اجازه روايت را دريافت كرد. از اين پس شهيد ثانى به سوى روم شرقى، عزم سفر نمود و به قسطنطنيه رفت. خود ايشان در اين باره مى‏گويد:

«پس از ورود به اين شهر، هجده روز با هيچ يك از بزرگان تماس برقرار نكردم و قضاى الهى بر آن مقرّر گرديد كه در اين ايام كوتاه، به نگارش رساله جالب توجهى توفيق يابم كه حاوى ده مبحث مهم از مباحث عقلى و فقهى و تفسير و امثال آن‏ها بوده است. اين رساله را نزد قاضى عسكر كه به «محمد بن قطب الدين بن محمد قاضى زاده رومى» نامبردار بود، فرستادم.

فرستادن اين رساله، تأثير مطلوبى در او به جا گذاشت و موقعيتى جالب براى من به ارمغان آورد، و در نتيجه، بهره‏اى عظيم عايد من گشت. وى نزد افاضل و دانشمندان آن شهر، مرا بسيار مى‏ستود و مرا بدان‏ها مى‏شناساند و پس از چندى، دفترى را كه صورت وظايف و مدارس در آن ثبت و ضبط شده بود، نزد من فرستاد و مرا در انتخاب مدرسه دلخواهم مخيّر ساخت و من مدرسه «نوريه» بعلبك را براى انجام وظيفه تدريس انتخاب كردم.»11

«شهيد ثانى» سرانجام در سال 953 ه . ق، به بعلبك رفت و از آن جايى كه نسبت به مذاهب پنجگانه جعفرى، حنفى، شافعى، مالكى و حنبلى تسلط كامل داشت، مجلس درس جامعى را آغاز كرد و براى اولين بار، تدريس فقه تطبيقى را بنيان نهاد.

وى سرانجام پس از سال‏ها، سفر علمى و زيارتى به شهرهاى مختلف، با كوله بارى از دانش و معلومات، به وطن خويش بازگشت.

غروب جانكاه‏

شيخ حرّ عاملى در كتاب «امل الآمل» نحوه شهادت شهيد ثانى را به اين نحو ذكر مى‏كند:

روزى دو نفر براى قضاوت و حل اختلاف نزد ايشان مى‏روند و شهيد حكم شرعى و فقهى آن را بيان مى‏نمايد. فردى كه محكوم شده بود، با ناراحتى بسيار نزد قاضى شهر «صيدا» مى‏رود كه فردى سيه دل بوده و «معروف» نام داشت. او در آن جا از شهيد ثانى و نحوه قضاوتش شكايت مى‏كند. قاضى معروف، مأمورى را براى دستگيرى شهيد به «جبع» مى‏فرستد، اما او موفق به دستگيرى شهيد نمى‏شود. به همين دليل نامه‏اى به سلطان روم مى‏نويسد كه در اين جا فردى شيعى مذهب پيدا شده و از مكتب تشيع، تبليغ مى‏كند و مردم را به گمراهى مى‏كشاند.

سلطان روم (عثمانى) هم مأمورى براى جلب و دستگيرى ايشان مى‏فرستد. شهيد ثانى صلاح را در اين مى‏بيند كه مدتى از «جبع» دور شده و مخفيانه زندگى كند. پس عزم مكه مى‏كند، اما در ميان راه، مأمورين سلطان او را دستگير مى‏كنند. شهيد ثانى از مأموران مى‏خواهد كه به او اجازه اتمام سفر و زيارت خانه خدا را بدهند و آنان موافقت كرده، پس از زيارت، او را به سوى اسلامبول حركت مى‏دهند.

در ميانه راه، وقتى به دهكده «بايزيد» مى‏رسند، مردى سيه دل و شيطان صفت، به مأمور دستگيرى شهيد ثانى مى‏گويد كه او كيست و در گوش مأمور زمزمه مى‏كند كه اگر شهيد ثانى را زنده به درگاه سلطان ببرى، به دليل كوتاهى كه نسبت به دستور سلطان داشتى (مبنى بر اجازه زيارت خانه خدا) مؤاخذه مى‏گردى و يا اين كه ممكن است، دوستان و آشنايان شهيد ثانى، او را از چنگ تو نجات دهند. اين وسوسه‏ها، اثر بخش مى‏گردد و مأمور سنگدل، در كنار دريا، سر از بدن آن فقيه بزرگ و عالم ربانى جدا مى‏كند و در ظرفى نهاده، به سوى درگاه سلطان حركت مى‏كند، و پيكر پاكش را در همان جا رها مى‏نمايد. در آن شب، گروهى از تركمن‏ها، انوارى را مى‏بينند كه از سوى آسمان به پايين مى‏آيد و بالا مى‏رود. پس از جستجو، پيكر بى سر شهيد ثانى را مى‏يابند و بدون شناخت وى، او را در همان جا به خاك مى‏سپارند، و گنبد كوچكى نيز بر مزار او مى‏سازند. آن مأمور جنايتكار نيز وقتى به دربار عثمانى مى‏رسد، به دليل تخلف از امر سلطان كه شهيد ثانى را زنده مى‏خواست، به دار مجازات آويخته مى‏شود.12

تأليفات

شهيد ثانى، عمر پر بركت خويش را به تأليف كتب و رسائلى در زمينه فقه، اصول فقه، علوم حديث، كلام، اخلاق و عرفان، تفسير، ادعيه و نحو، سپرى كرد.

كتاب ارزشمند «اعيان الشيعه»، 79 اثر را از ايشان نام مى‏برد،13 كه برخى از آنان عبارتند از:

روض الجنان فى شرح الارشاد الاذهان، المقاصد العليه فى شرح الرسالة الالفيه، الروضه البهية فى شرح اللمعة الدمشقية، مسالك الافهام الى شرائع الاسلام، تمهيد القواعد الاصوليه و العربيه، البداية فى الدراية حاشيه ارشاد، كشف الريبة عن احكام الغيبه و... .

مجاهدت علمى‏اش، نورانيت اهدافش و استدلال كلامش، سرمشق رهروانش باد.

پى‏نوشت‏ها:

1- مفاخر الاسلام، ج 4، ص 481 (به نقل از ديدار با ابرار، شهيد ثانى، ص 18).

2- «مختصر النافع» اثر محقق حلّى مى‏باشد.

3- «لمعة الدمشقيه» اثر شهيد اول مى‏باشد.

4- «شيخ على بن عبدالعالى ميسى» شوهر خاله و ابوالزوجه شهيد ثانى بوده است.

5- كتاب «شرايع الاسلام» اثر محقق حلى مى‏باشد.

6- كتاب «ارشاد الاذهان» اثر علامه حلى مى‏باشد.

7- كتاب «قواعد» اثر شهيد اول مى‏باشد.

8- ديدار با ابرار، شهيد ثانى، ص 26 و 27.

9- آداب تعليم و تعلم در اسلام، ص 6 و 7.

10- صحيح بخارى و صحيح مسلم.

11- آداب تعليم و تعلم در اسلام، ص 8 و 9.

12- گلشن ابرار، ج 1، ص 177 و 178.

13- اعيان الشيعه، ج 7، ص 157 - 155.